

سردار من دخترمه؛ نگذاری لباس از تن من درآورند!

۲۴ خرداد ۱۳۹۶ ساعت ۱:۵۲

ماجرا به گوش ستارخان می رسد. ستار از سنگر به انجمن حقیقت می رود. زبان به نصیحت مجاهد زخمی می گشاید؛ پسر من تو نباید بمیری، ما به نیروی تو، به اراده آهنین تو نیز داریم؛ چرا راضی نمی شوی زخم را مداوا کنند؟ مجاهد به ستار اشاره میکند که گوشش را نزدیک دهان او ببرد. ستار خم می شود. مجاهد در او گوش او نجوا می کند؛ سردار من دخترم نگذاری لباس از تن من درآورند و رازم برملا شود. اجازه بدهید با خیال راحت بمیرم.

کافه تاریخ - کشکول

به هنگام محاصره یازده ماهه تبریز، زنان این شهر اغلب کارهای پشت جبهه را بر عهده داشتند. آنان برای مجاهدان غذا می پختند، لباس می دوختند، جوراب می بافتند، پوکه های خالی فشنگ را پر می کردند. از سنگری به سنگر دیگر خبر و غذا می رساندند، شبنامه پخش میکردند، پرستاری و مداوای زخمیان را نیز بر عهده داشتند. زنان دیگری نیز بودند که مجاهدان را کمک مالی می کردند. آنان حتی از بذل زینت آلات و جهیزیه خود در را پیشبرد انقلاب مضایقه ای نداشتند. علاوه بر اینکارها، گروهی از زنان نیز در سنگرها می جنگیدند و بی محابا از کشتن و کشته شدن هراسی به دل راه نمی دادند. زنان و دخترانی نیز بودند که در لباس مردانه می جنگیدند تا شناخته نشوند.



نقل است که روزی یکی از مجاهدان را که از ناحیه ران زخمی شده بود به انجمن حقیقت می آوردند. پرستاران میخواهند لباس از تنش درآورند و زخم اش را مداوا و پانسمان کنند و مجروح تقاضا می کند دست به لباس او نزنند. پرستار میگوید تا لباس از تن ات بیرون نیاید معالجه و مداوا مشکل است. مجاهد زخمی به هیچ وجه قبول نمی کند. هرچه اصرار می کنند فایده ای نمی بخشد. خون از جای زخم پیوسه بیرون می زند و خطر مرگ لحظه به لحظه بیشتر می شود. ماجرا به گوش ستارخان می رسد. ستار از سنگر به انجمن حقیقت میرود. زبان به نصیحت مجاهد زخمی می گشاید؛ پسر من تو نباید بمیری، ما به نیروی تو، به اراده آهنین تو نیز داریم؛ چرا راضی نمی شوی زخم را مداوا کنند؟ مجاهد به ستار اشاره میکند که گوشش را نزدیک دهان او ببرد. ستار خم می شود. مجاهد در او گوش او نجوا می کند؛ سردار من دخترم نگذاری لباس از تن من درآورند و رازم برملا شود. اجازه بدهید با خیال راحت بمیرم. چشم ستار به اشک می نشیند و پدران می گوید: «قیزیم من دیری اولا اولاسن نیه دعوايه گئتدون» دخترم من که هنوز زنده ام تو چرا به جنگ رفتی؟»

پیرمردان و پیرزنان تبریزی می گوید نام این شیرزن مجاهد «تلی» بوده است. تعداد تلی ها چند نفر بوده است کسی نمی داند؟ لکن مسلم است که تلی های گمنام زیادی در سنگرها جنگیده اند و گمنام شهید شده اند.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۳۵۹۴۰/درآوردن-تن-لباس-نگذار-به-دخترم-سردار/>